

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره صحیحہ ثالثہ زرارہ بود. عرض شد کہ خب مشہور بین متأخرین اصحاب ما خصوصاً بعد از آقایان اخباری ها بہ این روایت تمسک کردہ اند برای حجیت استصحاب. صحبت هایی کہ دیروز شد راجع بہ تاریخ روایات بود و عرض کردیم کہ قطعاً آنچہ کہ در بغداد چیزی کہ الآن بہ ما رسیدہ است از میراث بغداد است و میراث بغداد کہ توسط شیخ بہ ما رسیدہ است برگشتش بہ قم است. چون ایشان مستقیم از میراث کوفہ نگرفتہ اند. و طبیعتاً ہم بہ نظر ما مشکل نداشتند ایشان مستقیم بگیرند. ما شواہد داریم کتاب حریز حتی بہ دست ابن ادريس کہ قائل بہ حجیت خبر نیست رسیدہ است. کہ صدو خوردہ ای سال بعد از ایشان است.

و لذا بہ اصطلاح تعجب می کنیم ایشان مستقیم بہ کوفہ نرفتہ اند و بہ قم آمدہ اند. دو تائید اول ہم در قم اصولاً طرح شدہ بود. لذا مرحوم شیخ از کتاب حسین بن سعید آورده اند. سومی را بلہ کلینی قبول کردہ بود باز صدوق قبول نکرد. این مجموعہ وضع حدیث بہ این لحاظ.

و اما بہ نکتہ دیگر چون بحث استصحاب قبل از مرحوم شیخ در اصول مطرح شدہ است توسط سید مرتضی مطرح شدہ است مرحوم سید مرتضی از مخالفین استصحاب است. استصحاب را قبول ندارند و شیخ قدس الله نفسه استصحاب را قبول داشتند در عہہ ہم استدلال ایشان آورده اند هیچ اشارہ ای بہ این روایات ایشان ندارند. اصلاً بحث لا تنقض الیقین بالشک و این اصطلاح نقض یقین ہم بہ کار نبرده اند. حتی اصطلاح روایت ہم بہ کار نبرده اند در کتاب عہہ.

عادتاً اگر این سہ روایت صحیحہ از کتاب حریز فرض کنیم وجود داشت آن ہم در قرن دوم تا قرن پنجم کہ مرحوم شیخ بود عادتاً باید یک ارتکاز بین اصحاب درست می کرد کہ امام علیہ السلام بالخصوص امام باقر استصحاب را حجت فرمودند. لذا حتی مثل مرحوم سید مرتضی ہم نمی توانست مخالفت کند با وجود این مسئلہ ای کہ بین اصحاب ما وجود داشت دیگر ایشان جای اختلاف نمی شد و اصولاً یک ارتکازی می شد. ارتکازی بین اصحاب می شد و یعنی جزء مسلمات بود. خب چطور می شود در قرن دوم امام بہ مثل زرارہ فرمودہ باشند و در کتاب حریز ہم موجود باشد کتابی کہ کثیر التداول بین اصحاب باشد و مع ذلک چنین ارتکازی نباشد و شیخ ہم بہ ہمین

ارتکاز عمل می کرد مخصوصا شیخ می گفت در مثل حجیت خبر واحد به سید مرتضی حمله می کند که این اجماعی اصحاب ما است.

خب اینجا هم ایشان می گفت بله در روایات آمده است سه تا روایت آمده است صحیحی از کتاب مشهور بین اصحاب این طور.

شواهد خارجی هم مؤید نیست که در آن زمان به لحاظ اصولی از این روایات استصحاب را فهمیده اند. بسیار بسیار مستبعد می دانیم که در قرن دوم امام علیه السلام فرموده باشند مثل زراره این مطلب را بیاورد در کتاب مشهوری مثل حریز و بعد ببینیم مثلا مثل سید مرتضی مخالف است شیخ طوسی هم که موافق است اصلا از این راه وارد نمی شود. اینها نشان می دهد که بهرحال اینجور تصویری که ما بکنیم که این حدیث در میان اصحاب جا افتاده بود این روشن نیست.

ما عرض کردیم شواهدش هم عرض کردیم روشن نیست که این جملات مال خود امام باشد احتمالا بین زراره و حریز بحث شده است مقابله بحث شده است روشن نیست تماما. مضافا به تمام آن جهاتی که عرض شد چون عرض کردیم ما در مسائلی چه اصولی چه فقهی خود ادبیات خیلی مؤثر است. و عرض شد که در باب استصحاب دو تصویر کلی وجود دارد یکی اینکه ناظر به واقع شود و بگوییم بقاء متیقن و یکی اینکه ناظر به آن صورت ادراکی باشد و بگوییم بقاء یقین. عرض کردیم دو تصویر کلی وجود دارد در بعضی عبارات هم تساهل هست به نظر ما باید این دو تصویر را از هم جدا کنیم. تصویر صورت ذهنی هست و تصویر اینکه مراد بقاء متیقن است. بقاء یقین به تعبیر مرحوم آقای خویی یا توسعه الیقین بقاء. این هم می شود گفت یک نوع تنزیل است. یقین به حدوث را توسعه داده است نسبت به بقاء.

حقیقت استصحاب در نظر عرف هم همین است. شاهدش هم بیان کردیم ارتکاز عرفی هم شرح دادیم دیگر تکرار نمی کنیم. پس بنابراین یا یک نحوه تصرف است عملا وظیفه عملی به لحاظ متیقن یا وظیفه عملی به لحاظ یقین. اگر از اخبار به قول آقایان گرفته شود و ما عرض کردیم در فهم عقلایی یک نوع سیر عملی است وظیفه عملی است به لحاظ یقین نه به لحاظ متیقن. این به این لحاظ نیست که مثلا وضوی من هست آن صورت ذهنی من از وضو هنوز هست و عرض کردیم که عده ای هم به جای استصحاب یک اصل دیگری را قرار داده اند که شبیه این در بعضی از جهات ما در دوره سابق اشاره کردیم به عنوان بقاء سبب بقاء مسبب بعد از حدوث سبب حالا مرحوم آقا شیخ هادی تهرانی تعبیر به قاعده اقتضا کرده اند و آن قاعده اقتضا این است که هر چیزی که مقتضی یک شیئی است اگر پیدا شد تقییدی نداشت آن مقتضی، عادتاً آن مقتضا بار می شود تا یقین به زوال آن پیدا کنیم. مثلا ما وضو گرفتیم عادتاً حکم به طهارت می کنیم تا یقین کنیم به زوال وضو. آن هم عرض کردیم می شود به لحاظ صورت ذهنی باشد می شود به لحاظ واقع باشد.

ایشان مصرّ است که بعضی از این حالا چون من همه اش را نمی توانم نسبت دهم بعضی از این روایات زراره ناظر به قاعده اقتضا است نه قاعده استصحاب. قاعده اقتضا را ایشان عرض کردیم این مسئله ای را که ایشان به نام اقتضا دارد خودشان دارند. چون من ندیدم برایم نقل کرده اند. این همان استصحاب حال اجماعی است که در کلمات اهل سنت آمده است. خواندیم عبارات ابن حزم هم خواندیم که آنها از این تعبیر کرده اند به استصحاب به اصطلاح حال اجماع.

علی ای حال خود آن مطلب هم اثبات می خواهد. خود آن مطلب هم به لحاظ واقع خارجی یا به لحاظ صورت ادراکی دلیل می خواهد. خب بسیار خب.

این استصحاب هم در اینجا مشکل دارد که طبق قاعده اصالة العدم جاری می شود اصلا نوبت به استصحاب هم نمی رسد. تنزیل نمی خواهد بکند شک می کند در رکعت چهارم اصل عدمش است. مگر اینکه خدایی نکرده بگوییم که امام علیه السلام زراره یا حرّیز ممکن است اما امام علیه السلام ملتفت نشده اند. آن وقت نکته اساسی این است که چون ما باید این دو تا را نگاه کنیم یا متیقن یا یقین، تعبیر و تعبیر یا به قول امروزی ها ادبیات هم باید مطابق با این باشد. مثلا لا ینقض الیقین بالشک. در همین روایت ثالثه زراره. لا ینقض الیقین بالشک عرض کردیم ظاهر لا ینقض باید یک امری باشد که در اختیار انسان باشد که نهی به آن بخورد یا نفی به آن بخورد. اما اینجا ظاهرش آن وقت لذا آنچه که ما در استصحاب قبول کردیم از نظر عقلایی توسعه یقین است. پس لا ینقض یعنی الیقین باقی. یعنی یقین را توسعه داده است. صیغه نفی به کار برده شده است یا نهی به کار برده شده است و مراد اثبات است. خب این را اصطلاحا در علوم خاص خودش تعبیر به کنایه می کنند. تعبیر باید کنایی شود.

اما اگر قاعده مقتضی گرفتیم نه دیگر کنایی نیست حقیقی است. می گوید شما وضو گرفتید یقین به طهارت پیدا کردید دست بر ندار تا یقین به حدث بیاید. خیلی هم روشن است هیچ مشکل ندارد. پس یکی ادبیات خود مسئله است یا تعبیر ادبی یا تعبیر قانونی و البته در ذهن آقایانی که مثل مرحوم نائینی و دیگران، این تعبیر یا قاعده یقین است یا قاعده استصحاب است و ما عرض کردیم قواعد دیگر هم هست مثل همین قاعده اقتضا که آقای تهرانی فرمودند. مثل قاعده مسئله عدم اعتنا به وسواسی. شک وسواسی. بهر حال لا ینقض الیقین بالشک را طبق تصور ما اگر بخواهند ارجاع دهند به ارتکاز عقلایی باید یک نوع کنایه باشد. نه معنای حقیقی. اما اگر ارجاع دهیم به قاعده مقتضی معنا حقیقی است. تو وضو گرفتی همین جور آثار طهارت را بار کن تا حدث بیاید. درست هم هست. نهی اش به جای خودش است نفی اش به جای خودش است. نقض نکن دست بر ندار اما بنا بر استصحاب اگر باشد مخصوصا به تفسیری که ما عرض کردیم که تفسیر

عقلایی است یقین به حدوث را توسعه می دهد در مرحله بقاء. یا به قول مرحوم آقای خویی بقاء یقین. اگر استصحاب بقاء یقین باشد این با لا ینقض ظاهرا نمی سازد. لا ینقض یقین یعنی یقین باق.

و عرض کردیم مفصل در بحث لا ضرر شواهدش هم اقامه کردیم. در اصطلاحات روایی ما در خطابات شرعی ما این هست. و این را گفتیم یکی از آثار بسیار مهمی است که در عده ای از موارد ظاهر شده است. ما داریم که نفی است اما مراد اثبات است. این را ما مفصل توضیح خاصی دادیم چون آقایان متعرض نشده اند. مثلاً همین لا ضرر را لا ضرر را قد مای اصحاب این طور معنا می کردند یعنی من جعل حکمی می کنم که ضرر را بردارد. و لذا لا ضرر را مفادش را اثبات می دانستند. مثلاً اگر یک بیعی موجب ضرر بود نمی گوید وفای به عقد واجب نیست این راهی است که مرحوم شیخ متأخرین اصحاب ما شیعه رفته اند. اینها می گویند مفاد لا ضرر نفی است. اگر نفی باشد مفادش این است که اوفوا بالعقود واجب نیست. آنجا طبق آیه واجب است وفای به عقد آیه وجوب به وفا را بر می دارد. این می گوید لا ضرر معنایش این نیست که وجوب وفا را برداشت. معنای لا ضرر این است که من جعل خیار می کنم. البته این عبارت در کلمات مثل مرحوم آقای نائینی و آقای خویی نفی ضرر غیر متدارک اسمش نوشته اند. مفادش نفی ضرر غیر متدارک است. حالا آن اصطلاحات خودشان. این اصطلاحات چون فنی نیست اصطلاح فنی این است که من عرض می کنم.

اصطلاح فنی این است که لا ضرر تعبیر نفی است مفاد جدی اثبات است. لا ینقض هم همین طور. نفی است مراد جدی اثبات است. یعنی مراد جدی لا ینقض یقین یعنی یقین باق. یعنی یقین لم ینقض. نه اینکه لا ینقض شما خطاب داشته باشید. خطاب ندارید. من می بینم که آن یقین باقی است اعتبار کردم. همچنان که عقلاً اعتبار می کنند اجمالاً.

خیله خب پس یکی اینکه اگر ما بخواهیم این را برای استصحاب بگیریم تع بیر کنایی می شود خب میدانید تعبیر کنایی خلاف قاعده است دیگر. آن وقت و لا یدخل الشک فی یقین این دیگر با استصحاب کجایش می سازد؟ و لا یخلط احدهما بالآخر چه نکته ای در استصحاب است که خلط یقین با شک بشود؟ و لکنه ینقض الشک بالیقین و یتم علی یقین این یتم تمام اینها باید کنایه باشد از بقاء صفت یقین. خب معلوم است این الفاظ اصلاً ربطی به بقاء ندارد. اصلاً ربطی هم به بقاء متیقن ندارد. تعجب است از آقایان غیر از این که مرحوم نائینی به حدیث تمسک می کنند تمام دلالتش با اینکه این در شک در مقتضی هم هست شک در رافع نیست. ایشان شک در مقتضی را هم حجت نمی دانند.

بهرحال من که فعلا ملتفت نمی شود که این آیه مبارکه با آن اوضاعی که ما گفتیم هر سه روایت چطوری دلالت بر استصحاب مصطلحی که محل کلام ما است بکند؟

عرض کنم که به نظر ما بهترین راه برای این مطلب اینکه اصلا حقیقت این روایت چیست و زراره چه می خواسته است بگوید حالا غیر از مجموعه روایاتی که ما در باب خلل داریم این یک، روایتی که در باب شک بین سه و چهار از خود عامه نقل شده است از رسول الله که یکی حدیث ابو سعید خدری است یکی هم یکی دیگر باز یادم رفتم. سابقا می گفتم ابوهریره که ابوهریره مال جای دیگر است اینجا نیست. عبد الرحمن بن عوف. بله ابو سعید خدری و عبد الرحمن بن عوف، غیر از اینها خبر می شود کلیه روایاتی را که در باب خلل است بررسی کرد تا اجوای روایت برای ما روشن شود. کما اینکه می شود خصوص روایات زراره را در خلل بررسی کرد. حالا من فقط به عنوان لیست یعنی آماری که می خواهم بگویم چون وارد بحث نمی خواهم بشوم در این جلد شش جامع الاحادیث این چاپی که دست من است از صفحه ۲۶۸، ابواب الخلل الواقع فی الصلاه ایشان شروع می کند. مجموعه روایات زراره در باب خلل بررسی شود شاید بتواند این کار را دست ما بدهد. اصولا من از باب تاریخ می گویم این بحث فهرستی که ما مطرح می کنیم حدود سی چهل سال قبل که نجف بودیم به ذهن ما رسید که برای فهم روایات اصحاب روایات هر کدام جداگانه بررسی شود آن وقت این به ذهنمان رسید که بعضی ها شاید کتاب باشد بعضی هایش روایت های شفاهی باشد این زمینه ای شد برای این بحث های فهرستی که الان گاهی مطرح می کنیم.

عرض کنم که حالا من از اول آن وقت یک نکته باز مثل همین بحث هایی که اینجا کردیم چیز عجیبی که ما داریم این است که در روایات زراره ای که الان داریم که غالبش هم از کتاب حریر است. از حریر نقل شده است باز هم مثل همین احادیث ثلاثه که آوردیم می ماند. یعنی نکته اش این است که انسان تعجب می کند باز یک تکه اش را مثلا کلینی نیاورده است صدوق آورده است. صدوق آورده است کلینی نیاورده است. بعضی هایش چرا همه آورده اند اما بعضی هایش مثل همین حدیث. یکی از این روایات که به نظر ما خیلی اساسی است و باید بررسی بیشتر هم بشود جایش هم اینجا نیست حدیث معروف لا تعداد است من از این صفحه ۲۶۸ که می خوانم لیست وار می گویم. دو روایت از این کتاب یعنی حدیث یک و دو یکی است البته یک زیادی دارد. ابواب خلل اصلا ابواب نه باب. باب یک آن من دیگر صفحه می گویم ۲۶۸ حدیث یک و دو. این حدیث در کتاب کافی نیامده است لکن در کتاب فقیه و تهذیب و بعضی از روایات تهذیب آمده است. یعنی بعضی از روایات صدوق. این روایت لا تعداد الصلاه الا من خمس الطهور و الوقت و القبلة و الركوع و السجود ثم قال، البته این در یک جای فقیه آمده است. القرائه سنه و التشهد سنه فلا تنقض السنه الفریضه. این ها به جای بحث سر کلمه لا ینقض الیقین

بالشک اگر می دیدند همین جناب زراره لا تنقض السنه الفریضه نقل کرده است آن وقت این معنای نقض برایشان روشن تر می شد. این حدیث لا تعاد، صدرش لا تعاد الصلاه است. ذیلش لا تنقض السنه الفریضه. البته مرحوم کلینی این را نیاورده است شیخ این را آورده است و مرحوم فقیه هم آورده است حالا چرا نکته اش چه بوده است آن بحث دیگری است که فعلا واردش نمی شوم.

آن وقت در آنجا امام می فرماید صلاه، البته یک روایت دیگر است که سألت ان الفرض فی الصلاه قال سبعة. به نظر من تقطیع شده است. بعد فرموده باشند لا تعاد الصلاه الا من خمسة. از آن هفت تا از پنج تای آن نماز اعاده می شود. طهور و وقت و قبله و رکوع و سجود. دو تا سه تا از شرایط اند که طهور و وقت و قبله باشد و دو تا هم از اجزاء هستند که رکوع و سجود باشد. بعد فرمودند القرائه سنه و التشهد سنه. اما قرائت سنت است یعنی ظاهرش کلمه فرض ما فرضه الله و کلمه سنت ما سنه النبی. حالا بعد آن نکته مهمی را که فرموده اند لا تنقض السنه الفریضه. نقل شده است حالا نمی خواهم سندش در ذهنم هست می دانم چه کسی نقل کرده است اما چون مخدوش است آن سند نمی خواهم اسم ببرم که از مرحوم آقا ضیاء که فرموده اند اگر این ذیل روایت را ما تأمل کنیم ممکن است فقه جدیدی درست شود. راست فرموده اند ایشان مطلب ایشان درست است. لا تنقض السنه الفریضه. عبارت این است. این لا تنقض را زراره اینجا هم به کار برده است به جای آن لا ینقض الیقین بالشک احتمال نیست که مراد از لا ینقض الیقین، یقین مراد فریضه باشد شک هم مراد سنت باشد که این بحثها کلا حل شود و مسئله اصلا ربطی به باب استصحاب و قاعده یقین و این حرفها نداشته باشد. مراد این روایت مبارکه این است که مثلا اجزا یا شرایط نماز مثلا غصبی بودن لباس با لباس غصبی نمی شود نماز خواند این جزء سنن است. اگر شما یادتان رفت فراموش کردید نمی دانستید جاهل بودید نماز در لباس غصبی خواندید اشکال ند ارد. نماز چون ستر عورت شده است کذا شده است وقت و قبله و طهور و اینها مراعات شده است این اخلال به سنت فریضه را به هم نمی ریزد. از بین نمی برد. مادام بقیه اجزای نماز را انجام دادی مثلا فراموش کردی حمد را نخواندی رفتی رکوع و سجود یادتان آمد که حمد نخواندید اشکال ندارد رکوع و سجود را انجام دادید شما اخلال به سنت کردید. اخلال به سنت پس مراد این است اگر شما فرائض را به جا آوردید که امروزه اصطلاحا به آن ارکان می گویند. ما تعبیر ارکان نداریم. اگر شما فرائض را به جا آوردید، فرائض به منزله عمود فقری هستند مثل ماشین ها می گویند شاسی دارد یک چیزی هست که اجزا این را جمع می کند. این مثل نظام استخان بندی بدن. حالا روی این استخان ها گاهی گوشت است گاهی ماهیچه است گاهی عضله است آن بحث دیگری است. آن نظام اصلی بدن که استخان بندی باشد جای خودش محفوظ است.

کأنما نماز هم همین طور است بلکه از این معلوم می شود از بقیه امور بقیه هم همین طور هستند حالا شرح سنت و فریضه احتیاج به بحث دیگری دارد. آن وقت با به جا آوردن فریضه با اخلال به سنت در صورتی که حالات عذر باشد این اخلال به سنت نقض فریضه نمی

کند. نقض در اینجا به معنا آن که گفتیم شل کردن نیست. مثل نقضت الحبل که مرحوم شیخ فرمودند. مراد اینجا از نقض، نابود کردن و از بین بردن است. یعنی آن رکوع و سجود شما دیگر ارزش ندارد. چون اخلال به حمد کرده اید. امام می خواهند بفرمایند هک اخلال به حمد اگر شما فریضه را انجام داده اید مضر نیست. فکر می کنم خیلی واضح است. این روایت مبارکه ناظر است به قاعده فریضه و سنت نسبت به اخلال به سنت. البته مورد روایت که الآن خواندیم موردش در اجزا و شرایط است. مثلاً اگر شما در لباس نجس نماز خواندید یا بدون طهارت نماز خواندید نمازتان باطل است. این نقض یقین است نقض فریضه است. اما اگر وضو داشتید لباستان هم پاک بود اما غصبی بود و نمی دانستید غصبی است اینجا اخلال به سنت شده است. اگر اخلال به سنت شد، مادام که فرائض را به جا آوردید که آن استخوان بندی نماز است به اصطلاح ما یا ارکان نماز است به اصطلاحی که در فقه است این ضرر نمی رساند. ما کار را عرض کردیم این قاعده مهمی است. چون این مطلب را باید در ابواب مختلف به راههای مختلف مطرح کرد و آثار مختلف. چند بار مطرح کردیم اخیراً بعضی از دوستان جمع آوری کرده اند سابقاً هم جمع آوری کرده اند چند سال قبل یکی از دوستان روایاتش را جمع آوری کرده است. این بحث فریضه و سنت بحث خوبی است البته همین طور که اشاره کردم اول مشکلات دارد. حالا بخواهم الآن شرح قاعده و مشکلات و اینها و در مجموعه روایات ما هم این تعبیر آمده است عرض کردیم تعبیر فریضه و سنت هم در واجبات آمده است هم در محرمات.

در واجبات سنن به معنای مکملاتند. یعنی این طور انسان احساس می کند مثلاً یک چهار دیواری است این اتاق است. حالا ممکن است گج نشده است آجرها یکیش جلو است یکیش عقب مثلاً فرض کنید چراغ ندارد بالأخره اتاق یک خصلت دارد در مقابل باد و باران و حیوان جلوی شما را می گیرد دیگر. این خصلت را دارد. اما آدم می خواهد در آن راحت باشد خیر.

از شرح روایت معلوم می شود که خداوند متعال یک فرائضی قرار داده است چون شریعت خاتم هم هست این فرائض به السنه مختلف بیان شده است منها در قرآن. و عاداتاً هم اختلاف مسلمان ها در آن سنن است نه در فرائض. اینکه نماز هست نماز چهار رکعت است این شبیه اتاقی است که جلوی حیوان و باد و باران و اینها را می گیرد. اما آن اتاقی که بخواهیم راحت در آن زندگی کنیم خیر. اگر بخواهیم در آن زندگی کنیم باید رنگش و گچش و چراغش به راه اهل بیت باشد. آن نمازی که ابو حنیفه گفته است زیبایی ندارد. درست است جلوی حیوان را می گیرد اما آن لطافت و زیبایی که نمازی که جعفر بن محمد فرمودند نمی خورد. علم اتیان الصلاه در آن زیات امیر المؤمنین دارد.

.....

علی ای حال کیف ما کان لذا ما عرض کردیم مجموعه روایات این طور در می آید که سنن مکملات هستند در حقیقت. یا محسنات هستند در واجبات. در محرمات این نحو نیست. فرائض آن چیزهای اساسی اند سنن یکی از دو احتمال دارد. یا واقعا مصداق آن حرام است ما خبر نداریم یا مقدمه وصول به آن حرام است. مثلا ربا حرام است این در قرآن آمده است. حرّم الربا. لکن در سنن پیغمبر قرض هم اگر در آن منفعت باشد ربا است. کل قرض یجرّ منفعه.

در باب محرمات فرق فرائض و سنن اینگونه است حالا من یک اجمالی گفتم شرحش را خود آقایان مراجعه کنند و زیاد است در روایات ما این زیاد است و آثار و مشکلات فراوانی دارد.

پس بنابراین کل قرض یجرّ منفعه ممکن است واقعا ربا باشد ما خیال می کنیم قرض است. این واقعا همان حرام است کشف عنه الشارع. یا ممکن است ماهیه ربا نباشد. قرض ماهیه ربا نیست. لکن این مقدمه می شود برای ربا. اگر شما قرض دادید و منفعت گرفتید یواش یواش کار شما را به ربا می کشد. آن که ما الآن می فهمیم این است من برای شما کل فقه را از اول تا آخرش جمع کردم. مجموعه فرائض و سنن این طور است در باب واجبات سنن مکملات و محسنات هستند. در باب محرمات سنن یا مصادیقی هستند که کشف عنه الشارع یا مصادیق نیستند لکن تعدی الی الحرام. قرض واقعا ربا نیست. قرضی که یجرّ منفعه واقعا ربا نیست و واقعا قرض است. لکن اگر این کار را کردیم بعد یجرّ الی احرام. منتهی به حرام می شود منتهی به ربا می شود. این مجموعه ای است که ما شاید صدها روایت را الآن برای شما در این دو سه کلمه جمع کردیم. آن وقت این بحث در باب نماز هم می آید. در باب نماز بیشتر آمده است. در باب حج هم داریم.

آن وقت ما عرض کردیم یکی مجموعه روایاتی است که گفته است سنت چیست فریضه چیست. مثلا فرض الله کذا و سن رسول الله کذا. یک طایفه روایات ما این است. یک طایفه روایات ما مثل همین است. نسبت این دو تا را بیان کرده است که اخلال به سنت مضرّ نیست اخلال به فریضه مضرّ است. مثل همین روایت. الآن من فعلا دوم برای این روایت نمی شناسم مگر جای دیگر باشد. لا تنقض السنه الفریضه. البته کافی این را نیاورده است و شاید هم خیال کرده است این قاعده عمومیت ندارد مشکل دارد نیاورده است.

س: استاد اینطور که شما می فرمایید اگر سنت مخل نباشد بعضی موقع ها می تواند سنت اجرا نشود

ج: دیگر عرض کردم هی چند بار من گفتم نمی خواهم که وارد شوم. تخصیص خورده است این قاعده خلاصه اش این است دو طرفش تخصیص خورده است. ممکن است اخلال به فریضه باشد مع ذلک سنت درست باشد. اخلال به سنت باشد. این که مرحوم کلینی آورده

است اشاره به همین دارد. مرحوم کلینی مواردی را دیده است که مثلاً این درست در نیامده است لذا نیآورده است. خب این تخصیص بگوییم مشکل که ندارد. بگوییم امام باقر فرمودند لا تقض السنه البته لا تقض السنه الفریضه در روایت امام صادق نیست. روایت امام باقر است. بعضی فروغش هست. مورد دیگری که ما در باب چیز داریم در باب سنت و فریضه داریم تشخیص سنخ هایی که دارد. مثلاً در اینجا در اجزا و شرایط است. که مثلاً رکوع و سجود فریضه است قرائت و تشهد سنت است. یا تکبیر سنه است. در یک روایت دارد تکبیر هم سنه است. اما باز ما در باب صلاه داریم که رکعت اول و دوم فریضه است سوم و چهارم سنت اند. یعنی قاعده سنت نمی دانم مراد من روشن می شود؟ قاعده سنت و فریضه فقط در اجزا و شرایط نیست. این قاعده مبارکه در رکعات هم هست. این قاعده که ما فریضه و سنت رکعت اول و دوم مما فرضه الله یعنی و لذا اصولاً وقتی که شارع مثلاً در آیات مکیه وقتی می گوید اقم الصلاه آن صلاه دو رکعتی بوده است. چون روایات ما فراوان است که نماز در مکه دو رکعتی بوده است. البته اشتباه نشود نماز در اول زمان نداشته است. نماز طبیعتش دو رکعتی بوده است. لکن محدود به عدد نبوده است. از اول مبعث ان ربک يعلم انک تقوم ادنی من ثلثه اللیل و ثلثه طائفه من الذین معک. این عدد نداشته است. کم و زیاد می کرده اند. تا سال پنجم مبعث که لیله المعراج که بوده است از معراج که پیغمبر بر می گردند در روز بعدش جبرئیل اوقات را می گوید و پیغمبر تعیین می کنند. تا سال پنجم مبعث نماز دو رکعتی بوده است اما زمان محدودی نداشته است. از سال پنجم این ۵ وقت می شود. صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا. تا هجرت به مدینه. همه اش دو رکعتی در این اوقات ختمه. آیه اش هم همان است. اقم الصلاه لدلوك الشمس الى قصر اللیل و قرآن الفجر. این مال اوقات. هر چه آیات مکیه در آن صلاه است مراد همان دو رکعتی است. بلکه آیات مدینه هم آن هایی که در اوایل هست آن ها هم مراد دو رکعتی است. و لذا این آیه

وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ

این چون جزء آیات اوایل مدینه است این آیه مبارکه در این زمان هم نماز هنوز دو رکعتی بوده است. لذا یک رأی هم بوده است بین فقها و از فقهای ما هم داشته ایم قصر فی قصر. چون اول خودش دو رکعتی بوده است در خوف می شود یک رکعت. این قصر فی قصر. این تحلیل تاریخی اش این است. نگاه می کنم به ساعت که دارد این بحث ها وقت ما را می گیرد که جایش اینجا نیست.

از ماه رمضان سال دوم هجرت نماز به این صورت فعلی ما در می آید. این را ما سنه رسول الله. پس تا اینجا الآن اجمالاً معلوم شد

قاعده،

یک مسئله دیگر هم تزامم بین فرائض و سنن است. یک مسئله دیگر هم مسئله احکام ولایی است که اصولاً دایره احکام ولایی به سنن می خورد. این منطقه الفراغ که الآن بعضی ها مطرح می کنند مراد چیزی نیست که شارع حکم نکرده است. حتی اگر به نحو سنن هم باشد جزء منطقه الفراغ است. دیگر اگر بخواهیم اینها را همه را شرح دهیم خیلی طول میکشد. بحث تزامم هم روایت داریم که یک آب واحدی است میتی هم هست و جنابتی هم هست جنبی هم هست کدام یکی مقدم شود امام می فرماید غسل جنابت لان غسل الجنابه فریضه و غسل المیه سنه. این طور تعبیر کنیم. ما در بحث تزامم در بحث تعارض در بحث ترتب دیگر اینها را در اصول ما کشیدیم شاید به یک معنایی تا این حد توسعه اش هم یک مقدارش را از آقای سیستانی گرفتیم و یک مقدارش را خودمان اضافه کردیم. در مباحث فراوانی این بحث سنت و فریضه را کشیدیم.

در روایات ما همه آنها نیامده است. مثلاً ترتب نیامده است. تزامم آمده است. البته کم آمده است. در روایت حج داریم که رمی الجمار سنه. یا سعی نه رمی الجمار حالا روایتش یادم رفته است.

علی ای حال میترسم نسبت دهم. علی ای حال این بحث سنت و فریضه مطرح است و یک نکته اش این است که نسبت بین سنت و فریضه را لا تنقض السنه متأسفانه یکی بیشتر نیست. و این چون روایت لا تعداد خیلی مشهور شده است. الآن بین اصحاب ما چون رسائلی هم نوشته اند قواعد فقهیه هم نوشته اند در حقیقت باید گفت اصل این قاعده لا تنقض السنه الفریضه است نه لا تعداد. لا تعداد فرع است لا تنقض السنه. اصلش لا تنقض السنه الفریضه و عرض کردم مشکلات دارد روایت الآن اگر بخواهم وارد شوم طول می کشد. لکن اجمالاً مشکلات را باید با تخصیص و یا اخت لاف در فتوا و اینها حل کرد و الا مشکلات دارد نمی خواهم حالا مشکلاتش را مطرح کنم
س: ...

ج: خب همان جا همین است. لا تنقض الیقین. یقین دو رکعت. شک سوم و چهارم. آن یقین را شما الآن بخواهید به خاطر شک از آن دو رکعت دست بردارید نقض یقین کرده اید. آن یقین شما فریضه است.

س: اگر همین یقین و شک در فریضه اتفاق افتاد چه کار می کنید؟

ج: باطل است نماز. اگر شک در فریضه آمد باطل است. لذا هم گفت ینقض الیقین بالشک. خیلی به نظر ما با تأملاتی که ما برای شما روایت از خودمان که صحبت نمی کنیم.

پس این روایت روایت خوبی است لکن عرض کردم فعلا از منفردات زرارہ است. به این تعبیر لا تنقض غیر از زرارہ نداریم. اما اینکه نماز فرائضی دارد اعدادش بعضی هایش فریضه است غیر زرارہ هم دارد. مثلا فضیل هم دارد. حتی در روایت فضیل دا رد که بعد از اینکه پیغمبر جعل کرد این عبارت فضیل بن یثار را بیاورید چون بحث من آن نبود حالا چون شما سؤال فرمودید. حالا من روایات را اجمالا می خوانم سریعا می خوانم فهرست وار پس کلمه نقض در روایات زرارہ آمده است لا تنقض السنه الفریضه.

در صفحه ۲۸۸ باز روایت زرارہ است البته این موردی است. تکبیر الاحرام قال یعید. از راه کتاب حریز هم نیست.

س: عبارت فضیل چیست؟

ج: سنّ رسول الله رکعتین وافقه الفریضه السنه الفریضه.

از روایات صفحه ۲۷۳ این چاپی که دست من است این هم دارد از زرارہ هم هست از کتاب حریز است لکن موردی است یعنی قاعده کلی ندارد. در کتاب فقیه دارد در صفحه ۲۷۵. این هم متأسفانه منحصرافقیه آورده است حتی تهذیب هم نیاورده است.

روی زرارہ عن احدهما علیه السلام قال ان الله تبارک و تعالی فرض الركوع و السجود

این وارکعوا مع الراكعين، واسجدوا این مراد از فرض است. و القرائه سنه لا صلاه الا بفاتحه الكتاب این سنت رسول الله است. فمن ترک القرائه متعمدا اعاد الصلاه و من نسی فلا شیء علیه. این همان بیان لا تنقض السنه الفریضه است. این در کتاب فقیه آمده است من فعلا البته می دانید در کتاب وسائل و در کتاب جامع الاحادیث باب تقدم يأتي هم دارد آخرش. آنها را دیگر نخواندم. آن هم روایت زرارہ در آن هست دیگر من نمی گویم الآن چون از محل کار ما خارج است.

این راجع به تا اینجا اجزاء بود. روایت فضیل بن یثار است. فسار السنه عدیله الفریضه الآن یادم آمد.

علی ای حال در اینجا دارد فساره السنه روایت رکعات غیر از زرارہ هم داریم. این روشن شود که منحصر به زرارہ نیست. خب تا اینجا بعضی از روایت ها بعضی هایش باز در صفحه ۲۹۰ داریم ششمین حدیثی که در متن باب هست این هم جزئی است از کتاب حریز هم نیست. این متن از کتاب جمیل بن دراج است. آن هم شاگرد زرارہ است. ما این مطلب را عرض کردیم فعلا چون نمی خواهیم وارد بحث اینجا بشوم مجموعه آثار زرارہ که به ما رسیده است توسط شاگردان ایشان نوشته شده است. معلوم نیست توسط خود زرارہ نوشته شده

باشد. آن وقت شاگردان معروف ایشان حریز است، جمیل بن دراج هست، عبدالله بن بکیر پسر برادر ایشان است و عمر بن اذینه. این چهار تا خیلی از شاگردان معروف ایشان است. البته افراد دیگر هم هستند اما اینها از شاگردان معروف هس تند.

صفحه ۲۹۸ باز روایت حریز عن زرارہ است. البته این را تہذیب آورده است و این قاعده تجاوز است.

رجل شک فی الركوع و هو فلان قال یا زرارہ اذا خرجت من شیء ثم دخلت فی غیرہ فشکک لیس بشیء. این روایت هم که در این صفحه ۲۹۸ آمده است جزء کلیات روایت زرارہ است. که ما از آن تعبیر به قاعده تجاوز می کنیم. انشاء الله روشن شده باشد باز از روایات زرارہ این مثلاً روایت صفحه ۳۰۷ عمر بن اذینه عن زرارہ. این هم کلی نیست موردی است می گویم کل روایت ایشان را می خواهیم بگویم. تصادفاً من در ذهنم نبود صفحه ۳۱۱ روایت زرارہ است لکن عبدالله بن بکیر. این درباره سہو النبی است. باز از روایت دیگر عن عبید نہ این مال زرارہ نیست من اشتباه گفتم. بلہ نہ هست صفحه ۳۱۲ آنجا هم بلہ روایت دارد بیشتر جنبہ فتوایی است. روایت صفحه ۳۱۴.

عن ابن اذینه و بکیر ابن اعین عن زرارہ. عمر بن اذینه عن زرارہ عن ابی جعفر علیہ السلام قال اذا استیقن الرجلانہ زاد فی صلاتہ المکتوبہ لم یعتد بہا و استقبل صلاتہ استقبالا اذا کان قد استیقن یقینا. این روایت شامل سہ و چہار هم می شود. یعنی یقینا بدانند پنج رکعت خوانده است. آنجا نمازش را باید دو مرتبہ بخواند روایت صفحه ۳۱۹ را روزهای گذشتہ خواندیم کہ سہ تا سؤال دارد و یک کمی خالی از اشکال نبود این هم از کتاب حریز بود. آن را باز کافی داشت این روایت را کافی داشت کہ خواندیم توضیح دادیم.

روایت صفحه ۳۲۰. این را کافی دارد. و فقیہ ہم با یک متن دیگر. این هم از عمر بن اذینه است عن زرارہ عن ابی جعفر. این را می خواهیم بخوانیم قال عشر رکعات. رکعتان من الظهر رکعتان من العصر اینکه ابتدای بہ ظهر شدہ است احتمال دارد کہ صلاہ وسطی ظهر باشد. بہر حال معروف ہم هست کہ جبرئیل اول نماز ظهر را بر رسول اللہ آورد. رکعتان من الظهر رکعتان من العصر رکعہ الصبح و رکعہ المغرب و رکعہ العشاء الآخرہ لا یجوز الوهم فیہنّ. اصلاً در این رکعت ہا شک نمی شود کرد. یعنی اگر شک در دو تا رکعت اول پیدا شد نماز باطل است. و من وہم فی شیء منہنّ، وہم نہ یقین. استقبال الصلاہ استقبالها. عرض کردم احتمالاً این روایت ناظر باشد بہ یک حدیثی کہ باز اہل سنت عن رسول اللہ دارند. اگر زحمت نیست درش بیاورید دارد پیغمبر بنا می گذارد بر اقل، بینی علی یقین حتی یکون الوهم فی الزیادہ. مراد از زیادہ یعنی ما زاد رسول اللہ علی الفرائض. این در اہل سنت.

وہی الصلاہ التی فرض اللہ عزوجل عن المؤمنین فی القرآن. عرض کردم من توضیحش را دادم. و فوّض الی محمد ص فزاد النبی ص

روشن شد؟ البته این فَوْض این اصلا یک دعوایی بوده است بین زراره و برادرش حمران. یکی می گفته است به نظرم زراره اول می گفته است که اوقات را جبرئیل آورد از طرف خدا حمران می گفت که نه اوقات درس رسول الله بوده است. رسول الله تعیین اوقات می کرده است. بعد به امام صادق عرض می کنند حضرت می فرمایند حق با حمران است. حضرت می فرماید آن حدیث جبرئیل، حضرت می فرماید جبرئیل وقت را آورد اما امضای آن دست رسول الله بود. جبرئیل آمد گفت مثلاً وقت ظهر این وقت وقت عصر این وقت رسول الله امضا کرد. اوقات دست رسول الله بوده است.

فزاد النبی ص فی الصلاه سبع رکعات و هی سنه. یکی از آثار این سنت لیست فیهنّ القراءه. این هم یکی از آثار سنت. آن دو رکعت اول لا صلاه الا بفاتحه الكتاب چون اهل سنت تمسک کرده اند به لا صلاه الا بفاتحه الكتاب گفته اند در رکعت سوم و چهارم باید قرائت باشد حمد باشد. امام باقر می خواهند توضیح دهند یکی از تفاوت های ماهوی بین سه و چهار و یک و دو این است. در یک دو دو باید حتما قرائت باشد در سه و چهار قرائت لازم نیست. لیست فیهنّ قرائه. انما هو تسبیح و تهدید و تکبیر و دعا. فالوهم انما یکون فیهنّ. وهم و اشتباه و شک فقط در سه و چهار است. در یک و دو هیچ جای وهم نیست. چون جای فرائض است. فزاد رسول الله ص فی صلاه المقیم غیر المسافر رکعتین. فی الظهر و العصر و العشاء الآخره فرکعه مغرب للمقیم و المسافر. این کلمه زاد للمقیم را هم ما در بحث صلاه مسافر مفصلاً از آن استفاده کردیم که اگر شک کردیم وظیفه قصر است یا تمام است اصاله التمام جاری نمی شود. باید احراز موضوع شود. آقای خوبی اصاله التمام را جاری می کنند. ما عرض کردیم اصاله التمام جاری نمی شود. توضیحش در محل خودش.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين